ایجاد دسترسی به بیش از ۱۸۰۰ پایگاه اطلاعاتی در کتابخانه‌های عمومی

برای تأمین نیازهای پژوهشی دانشجویان و محققان، نهاد کتابخانه‌های عمومی قصد دارد سامانه دسترسی به پایگاه‌های اطلاعاتی با ارائه بیش از ۱۸۰۰ پایگاه معتبر خارجی و داخلی، در ۱۰ درصد کتابخانه‌های عمومی سراسر کشور را در گام نخست راه‌اندازی کند. این طرح از سال گذشته با شناسایی شرکت‌های مختلف کارگزار و منابعی که در اختیار کتابخانه‌های عمومی قرار می‌دادند، آغاز شد.

روزهای جنگی یک پرستار در نعمت جان

کتاب «نعمت جان»؛ خاطرات صغری بُستاک، پرستار و امدادگر دفاع مقدس، به قلم سمانه نیکدل و توسط انتشارات «راه یار» منتشر و روانه بازار نشر شد. بُستاک در نهادهای انقلابی بعد از خدمت در نهادها مختلف انقلابی به عنوان امدادگر، اواخر سال ۱۳۶۶ با دعوت‌نامه‌ای از طرف تعاون سپاه، مسؤول گروه انصارالمجاهدین شد. کتاب نعمت جان از طریق صفحات مجازی ناشر به نشانی raheyarpub یا سایت vaketab.ir عرضه می‌شود.

ضمایر [او]

خبرنگار دقت کن!

پژمان جمشیدی یک بار دیگر در جشنواره فیلم فجر مورد بی‌مهری خبرنگاران قرار گرفت

«در فوتبال که به جایی نرسیدید، در سینما هم. فکر نمی‌کنید برای دیده‌شدن راه‌هایی به‌جز سینما هست؟» این سوالی است که یک خبرنگار در نشست خبری فیلم «خط فرضی» در جشنواره فیلم فجر از پژمان جمشیدی پرسید اما با واکنش نجیب و آرام او مواجه شد. این اولین باری نیست که پژمان جمشیدی مورد بی‌مهری اهالی رسانه قرار می‌گیرد. سه سال پیش مشابه همین اتفاق برای جمشیدی رخ داد. دبیر جشنواره سی‌وششمین جشنواره فیلم فجر، در جمع اهالی رسانه حاضر شده بود تا نامزدهای بخش‌های مختلف را براساس نظر هیأت داوران اعلام کند. در بخش بهترین بازیگر مکمل مرد، وقتی ابراهیم داروغه‌زاده، نام پژمان جمشیدی را برای نقش‌آفرینی در فیلم سینمایی «سوءتفاهم» به زبان آورد، عده‌ای از حاضران در سالن خندیدند؛ خنده عده‌ای که در سالن منسوب به سالن اهالی رسانه به گوش رسید و دفاع بسیاری دیگر از اهالی رسانه و منتقدان را در پی داشت.

این بار اما بی‌مهری به پژمان جمشیدی در حالی است که او داغدار از دست دادن دو دوست قدیمی است؛ علی انصاریان و مهرداد میناوند. همچنین او در این دوره از جشنواره با دو فیلم از دو ژانر متفاوت در جشنواره حضور دارد، فیلم کمدی «شیشلیک» و «خط فرضی» که یک درام اجتماعی تلخ است. جمشیدی که حالا کارهای قابل دفاعی از انواع فیلم‌های جدی و کمدی در کارنامه دارد، روی صحنه تئاتر تجربه اندوخته و از همه مهم‌تر این‌که این روزها عزادار دو دوست قدیمی است؛ با داغی که از کوچ ابدی مهرداد میناوند و علی انصاریان در دل داشت و با خاطره تلخ نشست خبری سه سال پیش، نجیب و باوقار به سوال خبرنگار پاسخ داد و از خوشحالی‌اش بعد از خواندن مطلبی مثبت درباره بازیگری‌اش گفت و این‌که بلافاصله بعد از همین خبر بود که خبر تلخ درگذشت علی انصاریان مخابره شد. جمشیدی که حالا به راستی یک بازیگر حرفه‌ای محسوب می‌شود، در مواجهه با بی‌انصافی خبرنگار ترجیح داد از احوالات خود بگوید و این‌که اساسا زندگی این اندازه هم برایش اهمیت ندارد که بخواهد برای دیده‌شدن در آن کاری انجام دهد.

همین روزها که با قضاوت‌های غیرمنصفانه قلب می‌شکنیم، عکس از پژمان جمشیدی و علی انصاریان دست به دست می‌شود که انصاریان دارد پیشانی جمشیدی را می‌بوسد و این یعنی می‌شد که معادلات زندگی طور دیگری باشد و یعنی می‌شد جمشیدی را کمی محترمانه‌تر نقد کرد و مورد سوال قرار داد. همین سال‌ها که فعالیت‌های پژمان جمشیدی در دنیای بازیگری از تلویزیون تا سینما و تئاتر با واکنش‌های تند اهالی رسانه روبه‌رو می‌شد، مهم‌ترین نتیجه می‌توانست قهر جمشیدی با رسانه‌ها باشد، می‌شد که فرصت گفت‌وگوهای چالشی و نقدهای درست و حساب شده از او، برای همیشه از دست برود. برخوردهای تند و غیرمنصفانه هر خبرنگار با جمشیدی یا هر بازیگر دیگری در واقع جفا به خود رسانه است و از بین بردن فرصت‌های تولید محتوای درست و موثر.

گفت‌وگو با بهرنگ علوی، بازیگر فیلم «گیج‌گاه» که آرزویش همبازی شدن با جمشید هاشم‌پور است

شاهرخ جمع همه بدمن‌های سینمای ایران است

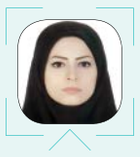

ساناز قنبری

سینما

ایفای بعضی نقش‌ها همان راه رفتن روی لبه تیغ است به خصوص آن‌که نقش، منفی هم باشد. به قول بسیاری از منتقدان بزرگ دنیا، هیچ درامی شکل جدی و جذاب به خودش نمی‌گیرد مگر این که جلوی قهرمان یک ضدقهرمان جذاب و چندوجهی حضور داشته باشد. ضدقهرمانی که اگر در داستان درست پرداخته شود، در ذهن مخاطب جایگاهی کاملا تثبیت شده و مختص به خود پیدا می‌کند. در سینمای ایران یکی از مصادیق بازیگرانی که ماندگاری‌شان را مدیون نقش‌های متفاوت و ضدقهرمان‌هایی پرقوام و جاندار هستند، بهرنگ علوی است.

علوی که از نوجوانی تئاتر را به شکل حرفه‌ای کار می‌کرد، هرگاه فرصت بازی جلوی دوربین را یافت از پس آن به خوبی برآمد، تا جایی که در سی و یکمین دوره جشنواره فیلم فجر نامزد نقش مکمل بازیگری مرد برای فیلم «دربند» شد و همچنین در جشن حافظ هم نامزد بهترین بازیگر تلویزیونی سریال «هشت و نیم دقیقه» بود. همه اینها بهانه‌ای است برای گفت‌وگو با بهرنگ علوی که به قول خودش منفورترین نقش تاریخ سینمای ایران را در فیلم «گیج‌گاه» به کارگردانی عادل تبریزی بازی کرده است؛ صحبتی که دریچه‌ای شد برای پرسیدن از حال و هوای جشنواره فیلم فجر امسال که اصلا همین برگزاریش در این شرایط کرونایی سر و صدای خیلی‌ها را بلند کرده است.

از شروع همکاری و پیشنهاد بازی و مواجهه با نقش شاهرخ، روی کاغذ بگویید.

سال گذشته، قبل از همه‌گیری کرونا بود که فیلمنامه گیج‌گاه را مطالعه کردم. قصه عجیب، جالب و پرریسکی داشت که من را شگفت‌زده کرد.

پرریسک از چه نظر؟

از این نظر که تهیه‌کنندگان امروزی، معمولا فیلمنامه‌هایی را برای ساخت می‌پذیرند که به نوعی خیال‌شان از بابت بازگشت سرمایه راحت باشد، اما از طرفی دیگر اگر ریسکی که می‌کنند جواب دهد اتفاق بسیار خوبی می‌افتد، مثل خیلی از فیلم‌ها که با ریسک ساخته شد، اما نتیجه کار به نحوی شد که در تاریخ سینما ماندگار ماند.

گویا فیلم فضایی نوستالژیک دارد.

«گیج‌گاه» در دهه ۷۰ می‌گذرد، اما به معنای واقعی نوستالژیک نیست. به قول خود عادل تبریزی، کارگردان عزیزمان گیج‌گاه نوستالژیک نیست، حالی دیگر است. در این فیلم تمام کاراکترها به نوعی شیرین هستند و رگه‌هایی از طنز دارند به جز من که نقشی کاملا جدی است.

شخصیت جدی شاهرخ دارای چه ویژگی‌هایی بود که بازی در آن را پذیرفتید؟

شاهرخ شخصیت متفاوتی بود که جایش در کارنامه کاری‌ام خالی بود. نماد و سمبل تمام بدمن‌ها و نقش‌های منفی تاریخ سینمای ایران. به قدری منفی که اگر بعدها به شما بگویند در تاریخ سینمای ایران یک بدمن به معنای واقعی کلمه مثال بزن، نام شاهرخ را می‌برید. پر واضح است در هر دهه از سینمای ایران به صورت تیپیکال فرم بدمن‌ها مشخص است. هر کدام ویژگی‌های بصری و فیزیکی خاص خودشان را داشتند و ما طی همفکری که با عادل تبریزی داشتیم، از همان روز اول تمام کاراکترهای منفی سینمای ایران را در چرخ گوشتی ریختیم و نتیجه‌اش شد شاهرخ.

ارتباط برقرار کردن با این شخصیت به غایت منفور سخت نبود؟

نه، در بازیگری هیچ چیز برای من سخت نیست. کارنامه کاری‌ام گویای آن است که نقش‌های متفاوت و چالش برانگیز را دوست دارم و شاید به همین دلیل است که خیلی پرکار نیستم. آنچه مشخص است، این که نویسندگان ما نقش‌های منفی را چالش برانگیزتر می‌نویسند و برای بازیگر جذاب است که خودش را در چالش بیشتری محک بزند. در فیلمنامه پرریسک گیج‌گاه، من پرریسک‌ترین نقش را بازی کردم؛ نقشی که بار منفی قصه را به‌دوش می‌کشد، اما بیننده خیلی هم از او بدش نمی‌آید.

به هر حال بازی در نقش‌های آزاردهنده بعضا تبعات سختی هم دارد. بسیاری از بازیگران نمی‌توانند سلامت جسمی و روحی خود را هنگام ایفای نقش‌های شورانه حفظ کنند و البته در مقابل، برخی دیگر در این مهم عملکرد خوبی دارند. شما چطور، سلامت جسمی و روحی تان تحت تاثیر این نقش قرار نگرفت؟

به لحاظ جسمی زد و خوردهایی که این نقش داشت، من و بازیگر مقابلم را دچار آسیب‌های فیزیکی کرد اما به لحاظ روحی از بازی در این نقش با تمام وجودم لذت بردم. به این خاطر که من با دیدن فیلم‌هایی از جنس گیج‌گاه و با دیدن نقش‌هایی از جنس شاهرخ عاشق سینما شدم.

با بازی در این نقش نگران بازخورد منفی یا حرف ناشایست بعضی از مخاطبان به خصوص در فضای مجازی نشدید؟

به هیچ وجه. من به عنوان یک بازیگر زمانی نگران می‌شوم که نتوانم نقش منفی را تمام و کمال منفی دربیاورم. اتفاقا زمانی خستگی از تن من در می‌رود که بابت نقش منفی بازخوردهای عجیب و غریب ببینم. عجیب و غریب از این جهت که حس کنم مخاطب من را در آن نقش منفی کاملا باور کرده. این یعنی من کارم را به قدری درست انجام داده‌ام که حال مخاطبم را دگرگون کرده و این خیلی زیباست.

در سینما و تلویزیون ایران معمولا اگر هنرپیشه‌ای مثلا در ژانر کمدی یا تراژدی یا... محبوب شود، دوست دارد آن را دوباره تکرار کند، چون مردم او را با آن نقش پذیرفتند و نگرانند اگر نقش‌های دیگری قبول کنند ممکن است مخاطبان آن را نپذیرند. شما چطور با توجه به کارنامه کاری‌تان نگران نیستید کلا در نقش‌های منفی تعریف شوید؟

این نکته را به هوش مخاطب و فیلمسازان بعدی می‌سپارم. اگر فیلمسازی این نقش من را ببیند و دوباره و دوباره من را برای همین نقش بخواهد یعنی به قابلیت‌ها و توانایی‌های من در بازیگری اعتماد نکرده. او خیلی راحت با خودش می‌گوید: بهرنگ علوی در این نقش خودش را ثابت کرده، پس من چرا دنبال گزینه‌های دیگر بگردم. خب، چنین کارگردانی جسور نیست و انتخاب من برای بازی کار با فیلمسازان جسور است. می‌خواهد فیلم اولش باشد یا فیلم صدم. جسور بودنش موفقش می‌کند. بله، شما درست می‌گویید. در این سینما اگر نقش یک دزد خوب را بازی کنید تا ابد نقش دزد را به شما پیشنهاد می‌دهند. این تکرار برای بازیگر و فیلمساز چه دستاورد لذت‌بخشی دارد؟! چرا ریسک نمی‌کنید؟! عادل تبریزی به عنوان یک کارگردان جوان در گیج‌گاه، نقش تیپیکالی به من پیشنهاد کرد که اصلا در رده سنی من نبود. در اینجا حدودا ۱۵ سال بزرگ‌تر از سن اصلی خودم را بازی کردم و فارغ از بقیه ویژگی‌های فیلم، همین نکته هم برایم بسیار جذاب بود.

اصلا همین حضور در فیلم یک کارگردان فیلم اولی ریسک بالایی می‌طلبید.

شما به فهرست بازیگران و عوامل فیلم گیج‌گاه نگاه کنید. استاد جمشید هاشم‌پور، حامد بهداد، باران کوثری، سروش صحت و باقی دوستان چرا باید ریسک کنند و در فیلم یک جوان تازه کار بازی کنند؟ به جرات می‌گویم چون عادل کارگردانی فوق‌العاده است و خاطرم هست حتی یک بار به او گفتم: تو مجنون سینما هستی. فیلمنامه این فیلم به قدری جدید و خود عادل به قدری حرفه‌ای بود که نمی‌شد به او «نه» گفت. اطمینان دارم گیج‌گاه، شبیه هیچ‌کدام از فیلم‌های حاضر در جشنواره فجر امسال نیست و متفاوت‌ترین فیلم است.

بازی کردن در کنار بازیگران بزرگی چون جمشید هاشم‌پور، حامد بهداد، باران کوثری و... چطور بود؟

حامد بهداد دوست قدیمی من است و سال‌ها بود به هم می‌گفتیم ما بالاخره باید با هم کار کنیم. قرار بود در فیلم سد معبر با هم همبازی شویم که محسن کیایی عزیز به جای من در این فیلم رفت تا بالاخره در این فیلم به خواسته‌مان رسیدیم

استاد هاشم‌پور، تمام رویای بازیگری من در کودکی بودند. پدر من عاشق سینما بود و در کودکی من را زیاد به سینما می‌برد و اصلا یکی از دلایلی که من عاشق سینما شدم همین بود که خیلی همراه پدرم به سینما می‌رفتم. در دهه ۶۰ زوج سوپراستار سینمای ما جمشید هاشم‌پور و فرامرز قریبیان بودند و من با عشق تمام کارهایشان را روی پرده بزرگ سینما دنبال می‌کردم. از همان روزها تا امروز آرزوی بازی کردن روبه‌روی ایشان را داشتم.

و بالاخره به آرزویتان رسیدید؟

نه، آن‌طور که دلم می‌خواست. درست است که هر دو در گیج‌گاه و همچنین فیلم ژن خوک بازی کردیم، اما من در هیچ‌کدام از این فیلم‌ها نتوانستم با استاد هاشم‌پور در یک قاب مشترک قرار بگیرم. تنها کاری که در گیج‌گاه از دستم برآمد، این بود که از عادل تبریزی خواهش کنم روزهایی که آقای هاشم‌پور بازی دارند و من بازی ندارم، من را هم آفیش کند که من فقط در پشت صحنه بنشینم و بازی ایشان را ببینم.

بهتر نبود به ایشان می‌گفتید یک سکانس مشترک با آقای هاشم‌پور برایتان بنویسند؟

قصه گیج‌گاه طوری است که نمی‌توانیم باهم رو در رو شویم.

از تجربه بازی در کنار دیگر همکارانتان می‌گفتید.

حامد بهداد دوست قدیمی من است و سال‌ها بود به هم می‌گفتیم ما بالاخره باید با هم کار کنیم. قرار بود در فیلم سد معبر با هم همبازی شویم که من سر سریال هشت و نیم دقیقه رفتم و محسن کیایی عزیز به جای من در این فیلم رفت تا بالاخره گذشت و در این فیلم بعد از سال‌ها به خواسته مان رسیدیم و رو در روی هم بازی کردیم. بسیار کیف کردم، حامد خیلی پرانرژی و با انگیزه است و به نظرم هنوز استعدادهای شگرف او آن‌طور که باید کشف نشده. از سوی دیگر باران کوثری بسیار مهربان و بامعرفت است و از لحظه‌ای که وارد صحنه می‌شد با انرژی زیادی که داشت انرژی تمام بچه‌های گروه را هم بالا می‌برد. همچنین تمام دوستانی که در این فیلم کنارشان بازی کردم، همگی در نوع خود عالی بودند. اتفاقا یکی از ویژگی‌های این فیلم دعوت به همکاری از یک‌سری بازیگران فراموش شده تاریخ سینما چون حسن رضایی، رضا صفایی‌پور و... بود که به نظرم حضورشان اساسا برکت این فیلم است.

گیج‌گاه فیلمی است که دغدغه‌ها و سوژه‌های اجتماعی بسیار پررنگی دارد. می‌توانیم این‌طور بگوییم که بهرنگ علوی در طول سال‌ها بازیگری علاقه‌اش به مسائل اجتماعی بیشتر شده یا این تغییرات روالی است که طبیعتا هر هنرمندی طی می‌کند؟

همان‌طور که می‌دانید سینمای ما فقر ژانر دارد. مجموع فیلم‌هایی که امسال در سینما ساخته شده در نظر بگیرید، چند ژانر می‌بینید؟ نهایتا سه ژانر اجتماعی، کمدی و دفاع مقدس. من بازیگر سختگیری نیستم و فقط در بین گزینه‌های موجود انتخاب می‌کنم و انتخاب‌های ما محدود است. کدام بازیگر از پرکاری بدش می‌آید، اما وقتی در باند کسی نیستم بالاجبار لاک پشتی حرکت می‌کنم. ما «دربند»، نا کار نکردم. شخصیت به هر قیمت بعد با تجربه جشنواره آ امسال است، حتی اما در مورد خاصی که د را فراهم ک جشنواره ش رای داوری ه بسیار مش معیارهای به خصوص سال در بخ امسال ۱۶ سینما می‌ش اشا خیلی‌ها غیرسینما برای سی بهتر نبود به تعویق نباید چراغ یا یک سال جشنواره آ سال بالاخر که نمی‌شو همکارمان اقتصادی س سال، دلم طی این سا بازیگری، فی امیدوارم امس

بهرنگ:

زمانی خستگی از تن من در می‌رود که بابت نقش منفی بازخوردهای عجیب و غریب ببینم. عجیب و غریب از این جهت که حس کنم مخاطب من را در آن نقش منفی کاملا باور کرده است

واقعه

لحظه‌های گلابدره‌ای

ادامه از صفحه ۹

محمود گلابدره‌ای در تاریخ داستان‌نویسی ما شخصیت جالب توجهی دارد که چند بعد از شخصیت وی را بررسی می‌کنیم:

گلابدره‌ای از معدود نویسندگانی است که در بحبوحه جنگ ایران و عراق یک مجموعه داستان با محوریت جنگ منتشر می‌کند. مجموعه داستانی با عنوان «پرستو» که دقیقا در سال چهارم و در میانه جنگ منتشر می‌شود و روایتی است داغ و تازه از وقایع خط مقدم جنگ. درعین حال گلابدره‌ای کتاب مهمی دارد به نام «ده سال هوم‌لسی در امریکا» که روایت ده سال زندگی او در کشور آمریکاست. او در آمریکا مثل بی‌خانمان‌ها زندگی کرده و در پارک یا خیابان می‌خوابیده. روایت او از این ۱۰ سال خیره‌کننده است.

اما از تمام این کتاب‌ها گذشته، لحظه‌ها شاید مهم‌ترین کتاب گلابدره‌ای باشد. او خاطرات انقلاب را بی‌واسطه و به اصطلاح «کف خیابان» نقل می‌کند. حتی درجایی از کتابش شخصیت‌های مشهوری مثل ابتهاج را در خیابان می‌بیند. بخشی از کتاب را در اینجا نقل می‌کنیم تا با نثر شیرین و منحصربه‌فرد گلابدره‌ای در این کتاب آشنا شوید. راستی بهروز رضوی چندسال پیش بخش‌هایی از این کتاب را در رادیو دکلمه کرد که در حال حاضر روی اینترنت موجود است: «یکی از بچه‌ها مغزی را کف دستش داشت و هی می‌دوید جلوی دوربین و داد می‌زد: «مسیو! این مغز! مغز انسان! مغز انسان و باز می‌دوید. همه می‌دویدند و بال‌بال می‌زدند. ناگهان ... را دیدم؛ زیر کَت یک زخمی را گرفته بود... تا رسیدم، زخمی از دستش افتاد... همه دویدیم... یکی سینه‌خیز جلو رفت و چنگ زد و کت زخمی را گرفت و کشید. دکمه‌های کتش کنده شد. زخمی اما تکان نخورد. یکباره دل‌وروده زخمی سرریز کرد کف خیابان. انگار کت و پیراهن، پوست شکمش بود... ناگهان درست دم تلفن سر کنج، یکی کنار من افتاد. من هم افتادم. اول خیال کردم تیر خوردم، ولی دیدم چیزی، خونی، سوزشی حس نمی‌کنم. بلند شدم، زدم به‌پای پسر. چشمم به سربازها بود. تا برگشتم، دیدم پسر سر ندارد! پایش را گرفتم. دو سه نفر آمدند، او را کشیدیم. یکی چنگ زد و مخش را از کف خیابان برداشت و دوید!

...پسری که مغز کف مشتش بود، کنار درخت نشسته بود. یکی داشت با چوب، چال می‌کند. انگار داشتند خاک‌بازی می‌کردند. بی‌اعتنا به همه سرگرم کار خودشان بودند. پسر چاله را کند و آن یکی آهسته مغز دست‌نخورده را درست قلفتی انداخت توی چاله و آرام با دستش خاک ریخت رویش.»

سینمای جهان [کات]

دردسرهای ترسناک «تلفن سیاه» برای سینما

اتان هاوک در نقش یک آدم‌ربای بد طینت

کیکاووس زیاری

سینمای جهان

اسکات دریکسون برای فیلم تازه‌اش از اتان هاوک در نقش شخصیت اصلی ماجرا استفاده می‌کند. این فیلم با نام «تلفن سیاه» وارد مرحله تولید می‌شود و از حال و هوایی دلهره‌آور و ترسناک برخوردار است. فیلمنامه اقتباسی تلفن سیاه براساس داستان کوتاهی از جو هیل نوشته می‌شود و دریکسون قرار است به آن شاخ و برگ بدهد تا بتوان از آن فیلم بلند سینمایی جذابی تولید کرد. دریکسون که قبلا در سال ۲۰۱۲ از هاوک در «شرور» خود استفاده کرده بود، از همکاری دوباره‌اش با بازیگر به‌عنوان فیلمی بسیار دیدنی اسم می‌برد.

شرکت یونیورسال و شرکت مستقل فیلمسازی بلوم هاوس (که متخصص تولید درام ترسناک سطح بالاست) تلفن سیاه را با هزینه‌ای ۴۵ میلیون دلاری تولید می‌کنند. داستان کوتاه جوهیل مدتی قبل در مجموعه داستان کوتاه او بود که توسط شرکت انتشاراتی سنچری گوست روی پیشخوان کتابفروشی‌ها قرار گرفته است. در محور این داستان کوتاه، موضوع یک کودک‌ربایی قرار دارد. این پسربچه بعد از ربوده شدن، خودش را در زیرزمین سیمانی مکانی ناآشنا پیدا می‌کند. روی در و دیوار اتاق، نشانه‌هایی از قربانیان قبلی آدم‌ربایی‌ها وجود دارد. با فرا رسیدن شب، تلفن کردن است نشان دهد ماجراهای ب معلوم نیس فیلمنامه نف هاوک که د اصلی مجم شرکت فیل دوربین تلف ابرقهرمانان مجموعه اس «پرنده خوب دست نیس